

فرهنگ حاکم بر تعاملات ایران و عربستان از منظر تحلیل سازه‌انگاران

حمیدرضا ملک‌محمدی*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

سید مهدی مدنی

دانشجوی دوره دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۱۷ تاریخ تصویب: ۹۱/۱۱/۸)

چکیده:

همواره به روابط ایران و عربستان توجه شده و این رابطه به‌جز در دوره قبل از انقلاب، با بدبینی همراه بوده است. آنچه در این نوشتار می‌آید، بررسی روابط دو کشور با نگاه سازه‌انگاران و نتایجی است که نشان می‌دهد چگونه هویت‌ها روابط دو کشور را بازسازی می‌کنند. همچنین نشانگر این است که چگونه فرهنگ حاکم بر تعاملات دو کشور از هابزی به لاکسی و از لاکسی به دیگر به هابزی تغییر می‌یابد.

واژگان کلیدی:

ایران، تعارض، سازه‌انگاری، عربستان، فرهنگ هابزی، لاکسی، همکاری

مقدمه

ایران و عربستان با توجه به ظرفیت‌ها و ویژگی‌های خود دو کشور مهم منطقه خاورمیانه و زیر سیستم منطقه‌ای خلیج فارس هستند. این دو کشور منابع انرژی فراوانی دارند و موقعیت استراتژیک آنها عاملی برای افزایش نفوذشان در منطقه می‌باشد. به این دلیل که مؤلفه‌های ایدئولوژیک در تعیین سیاست‌های این دو کشور نقش مهمی را ایفا کرده، روابط دو کشور همواره دستخوش تغییراتی شده و با فراز و فرودهایی همراه بوده است. از همان آغاز پیروزی انقلاب، سوءظن اعراب حوزه خلیج فارس نسبت به آنچه اعراب آن را تلاش جمهوری اسلامی برای صدور «انقلاب شیعی و ایدئولوژی ضد غربی» می‌دانستند، زمینه را برای واکنش آنها به جمهوری اسلامی نوپا در ایران فراهم می‌کرد. تقابل دو برداشت متفاوت از اسلام، شامل شیعه انقلابی و اسلام وهابی، دگرگونی‌های محسوس را در رابطه دو کشور ایجاد کرده که این امر تا سال‌های اخیر نیز تداوم داشته است. البته با روی کار آمدن گروه‌های عمل‌گرا و اصلاح‌طلب رابطه دو کشور تا حدودی رو به بهبود گذاشت؛ هرچند که در همان دوران نیز نشانه‌هایی از تنش میان دو کشور به چشم می‌خورد. در سال‌های اخیر و همچنین با وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق و افغانستان و همچنین بروز بحران در لبنان و فلسطین، روابط دو کشور وارد فصل نوینی گردید که طرفین اقدامات طرف مقابل را با چشمانی باز رصد کرده، برای آن سیاست‌سازی می‌کنند.

این نوشتار در پی آن است تا با کاربست نظریه سازه‌نگاری (ونتی) بر تعاملات ایران و عربستان، به فهم و شناسایی ریشه‌های الگوهای همکاری و تعارض دست یابد. از این منظر، سازه‌نگاری مدل سیستمی الکساندر ونت با پیش‌فرض‌های عام هستی‌شناختی خود چون ابتدای سیاست و منافع بر هویت و درون‌زا بودن آن، پذیرش دولت‌ها به‌عنوان واحد اصلی تحلیل و تأکید بر هویت اجتماعی آنها بر پایه فرهنگ‌های سه‌گانه (هابزی، لاکبی و کانتی) در تعیین سیاست خارجی، می‌تواند ابزار تحلیل مناسبی را برای تحلیل جامع روابط دو کشور ارائه دهد. براین اساس پس از بیان درآمد نظری، تلاش شده است تا تعاملات سیاست خارجی ایران و عربستان براساس سه دوره تشریح شود:

دوره اول: از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) تا جنگ دوم خلیج فارس (۱۳۶۸)؛ سلطه فرهنگ هابزی (تعارض).

دوره دوم: از جنگ دوم خلیج فارس (۱۳۶۸) تا ۱۱ سپتامبر (۱۳۸۰)؛ تعدیل فرهنگ هابزی و گذار به فرهنگ لاکبی.

دوره سوم: دوره پس از ۱۱ سپتامبر (۱۳۸۰)؛ بازگشت به فرهنگ هابزی.

بخش اول. پیش‌درآمدی نظری

همکاری و منازعه دارای تعاریف متعددی است. همکاری از نظر لغوی معمولاً مترادف با همدستی و هماهنگی به‌کار می‌رود، اما در نظریه‌های روابط بین‌الملل همکاری فراتر از هماهنگی است. چنانچه رابرت کوهین همکاری را وضعیتی می‌داند که در آن تعقیب یک‌جانبه منافع خود، توانایی دیگران را به‌طور مستقل برای دستیابی به اهدافشان تسهیل می‌کند. کوهین میان همکاری و هارمونی تفاوت قائل می‌شود؛ زیرا همکاری مستلزم آن نیست که دولت‌ها هیچ تضاد منفعی نداشته باشند، بلکه به آن معناست که چگونه آنها قادرند در راستای منافع متقابلشان بر منازعات غلبه کنند. بنابراین، ممکن است کشورها بدون اینکه سیاست‌های خود را با یکدیگر منطبق و سازگار کرده باشند، در نهایت سیاستی هماهنگ اتخاذ کنند (Keohane, 1984: 51-52). ویوتی نیز همکاری را سلسله‌فعالیت‌هایی می‌داند که از مشورت یا هماهنگی صرف در یک طرف تا اشتراک مساعی در طرف دیگر آن را شامل می‌شود (Viotti, 2002: 178).

همکاری، بسته به موضوعاتی که می‌تواند دربر گیرد، به انواع مختلفی تقسیم می‌شود: همکاری‌های نظامی - امنیتی، سیاسی، اقتصادی و غیره. بنابراین، منظور از همکاری در اینجا، اشتراک مساعی و هماهنگی دولت‌ها برای رسیدن به اهداف مشترک و یا حل و فصل یک اختلاف و یا مشکل خاص می‌باشد. به عبارت دیگر، همکاری یک نوع هماهنگی ارادی و انتخابی برای تحقق منافع مشترک است.

اما منازعه نیز وضعیتی است که طی آن دو یا چند گروه به گونه‌ای متقابل در پی تحقق منافع یا ارزش‌ها و یا عقاید متضاد و ناهمگونی برمی‌آیند (صدریا، ۱۳۷۹، ص ۴). به سخن دیگر، منازعه به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه انسانی معینی (خواه قبیله‌ای، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و....) با گروه‌های انسانی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهدافشان، تعارض آگاهانه داشته باشند (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۷۶، ص ۲۹۶).

لوئس کوزر منازعه را مبارزه‌ای بر سر ارزش‌ها و مطالبه منزلت، قدرت و منابع نادر تعریف می‌کند که در آن هدف هر یک از طرفین ختنی کردن، صدمه‌زدن و نابودساختن رقبای خویش است (Coser, 1956: 3). بولدینگ نیز منازعه را وضعیتی تعریف می‌کند که در آن حداقل دو طرف وجود دارد و رقابتی است که در آن طرف‌ها از ناسازگاری مواضع خود آگاه هستند و تلاش می‌کنند موضعی را اتخاذ کنند که با خواست طرف دیگر ناسازگار باشد. به اعتقاد وی، منازعه فعالیتی است که تقریباً در هر جایی یافت می‌شود؛ هم در جهان بیولوژیکی و هم در جهان انسانی (Boulding, 1963: 5).

بنابراین، منازعه پدیده‌ای جهان‌شمول بوده، دائماً در درون و میان جوامع رخ می‌دهد که البته لزوماً پدیده‌ای بدون وقفه و یا دارای شدت یکسانی نیست؛ بلکه بسته به شرایط می‌تواند خشونت‌آمیز یا غیرخشونت‌آمیز، آشکار یا نهان، قابل کنترل یا غیرقابل کنترل و حل‌شدنی یا لاینحل باشد (دوئرتی و فالترگراف، ۱۳۷۶، ص ۲۹۷). بنابراین، همکاری و منازعه استراتژی‌هایی هستند که از سوی دو یا چند دولت برای تحقق اهدافشان اتخاذ می‌شود. در همکاری، هماهنگی و در عین حال رقابت وجود دارد، اما در منازعه، اختلاف و تضاد منافع، ویژگی غالب محسوب می‌شود. حال سؤال این است، چرا دولت‌ها به سمت تعارض و یا همکاری حرکت می‌کنند، که می‌توان این پرسش را با رویکردی سازه‌انگارانه پاسخ گفت.

سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل به اشکال مختلفی تقسیم شده است. کلوتز و لینچ معتقدند سازه‌نگاری با وجود هستی‌شناسی مشترک، برحسب تفاوت معرفت‌شناسی به دو شاخه مدرن و پست‌مدرن تقسیم می‌شود (Klotz and Lynch, 2006:358). آنها سازه‌انگاران مدرن یا پوزیتویستی را کسانی معرفی می‌کنند که معتقدند فهم مفسر از روابط بین‌ذهنی ثابت بوده، می‌توان جهان را برحسب شرایط چند علتی تحلیل نمود. آنها ساختار و کارگزار را به‌مثابه متغیرهایی می‌دانند که باید به آزمون کشیده شوند و نکته دیگر اینکه به چرایی و تقسیم فرضیات می‌پردازند. اما سازه‌انگاران پست‌مدرن از نظر کلوتز بر ناپایداری معانی و چرخه هرمنوتیکی برای فهم معناها و اجتناب از تبیین‌های علی متمرکز هستند و کمتر به تعمیم اهمیت می‌دهند (Klotz and Lynch, 2006, :358).

از نظر پرایس و روس-اسمیت، مهم‌ترین پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه سازه‌انگاران در خصوص زندگی اجتماعی و تأثیرشان بر سیاست‌های جهانی عبارت‌اند از:

(الف) پیش‌فرض اول، اهمیت ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای و ساختارهای مادی. سازه‌انگاران اعتقاد دارند که این نظام‌های معنایی هستند که تعریف می‌کنند چگونه کنشگران محیط مادی خود را تفسیر می‌نمایند. همان‌طور که ونت می‌گوید: «منابع مادی به کنش‌های انسانی از طریق ساختار شناخت مشترکی که در آن ریشه دارند، معنا می‌دهند». سازه‌انگاران همچنین بر انگاره‌ها تأکید می‌کنند. انگاره‌ها، نظام‌های معنایی نهادینه شده‌ای هستند که هویت‌های جمعی کنشگران را تعریف می‌کنند و این هویت‌های جمعی به منافع بازیگران و کنش‌های آن‌ها شکل می‌دهند.

(ب) پیش‌فرض دوم این است که هویت‌ها به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند. نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها پرسش‌های مربوط به شکل‌گیری منافع را رها می‌کنند و اعتقاد دارند که آنها قبل از تعاملات اجتماعی موجودیت داشته‌اند، اما سازه‌انگاران بر آن هستند که منافع و کنش‌ها در درون تعامل شکل می‌گیرند. آنها استدلال می‌کنند شناخت چگونگی شکل‌گیری منافع برای تبیین تعداد زیادی از پدیده‌های بین‌المللی که خردگرایان فراموش می‌کنند یا نمی‌شناسند، کلیدی است. بنابراین،

سازه‌انگاران در توضیح شکل‌گیری ترجیحات، بر هویت اجتماعی کنشگران تمرکز می‌کنند؛ آن‌چنان‌که ونت می‌گوید «هویت‌ها، اساس منافع هستند».

ج) پیش‌فرض سوم اینکه کارگزاران و ساختار به‌طور متقابل یکدیگر را قوام می‌بخشند. به شرح پیشین، سازه‌انگاران بر روشی تأکید می‌کنند که در آن ساختارهای هنجاری یا انگاره‌ای، معنا و هویت کنشگران فردی و الگوهای فعالیت متناسب اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را تعریف می‌کنند. به پیروی از آنتونی گیدنز و سایر ساختارگرایان، آنها ادعا می‌کنند که ساختارهای اجتماعی چیزی بیشتر از رویه‌های گفتمانی و فیزیکی نیستند (Price and Reus – Smith, 1998: 266 – 267).

اما آنچه در بحث حاضر از آن استفاده شده، رهیافت الکساندر ونت است. برای این منظور نیاز است که دو نوع سازه‌انگاری مدرن یعنی سازه‌انگاران سیستمی و سازه‌انگاران کل‌نگر از هم تفکیک شود. طیف اول، علاقه نئورئالیسم به تئوری سیستم‌ها را می‌پذیرد. آنها اعتقاد دارند که هویت دولت منافعش را شکل می‌دهد و آن نیز به‌نوبه خود کنش‌ها را می‌سازد. آنان میان هویت جمعی دولت (خصوصیات مردمی، مادی و ایدئولوژیکی داخلی) و هویت اجتماعی (معانی که یک بازیگر به خود نسبت می‌دهد، درحالی‌که دیدگاه دیگری را می‌گیرد) تمایز قائل می‌شوند و بر نقش سازنده تعامل اجتماعی بین‌المللی تمرکز می‌کنند (Price and Reus – Smith, 1998:268). الکساندر ونت را می‌توان نماینده سازه‌گرایی سیستمی دانست که در بحث ما از آن استفاده می‌شود.

ونت همکاری و منازعه دولت‌ها را پدیده‌ای مرتبط با «هویت» دولت‌ها تلقی می‌کند. هویت را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند می‌داند که موجب تمایلات انگیزشی و رفتاری است. این به معنای آن است که هویت یک ویژگی ذهنی در سطح واحد است که ریشه در فهم کنشگران دارد (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۲۶) و در چارچوب یک جهان خاص که به‌طور اجتماعی ساخته شده است، معنا می‌یابد (Berger, 1966:111). البته معنای این فهم وابسته به این است که آیا دیگر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه. در این محدوده، هویت واجد یک ویژگی بیناذهنی (intersubjective) و نظام محور است و هم‌زمان دو نوع انگاره وارد فرایند هویت‌سازی می‌شود؛ انگاره‌های خود و انگاره‌های دیگری. البته سرشت این رابطه در شرایط مختلف متفاوت است و این نشان می‌دهد که هویت پدیده یکپارچه‌ای نیست که بتوان تعریفی عام از آن ارائه داد، بلکه در واقع انواع مختلفی از هویت وجود دارد که کاملاً با یکدیگر سازگار نیستند (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۲۶).

ونت ضمن بیان وجود چهار نوع هویت (جمعی پیکروار، نوعی، نقشی و جمعی) از تعامل‌گرایی نمادین در چگونگی ساخته‌شدن این هویت‌ها بهره می‌برد. وی معتقد است که هویت کنشگران از طریق فرایند علامت‌دهی، تغییر و پاسخ صورت می‌گیرد (Zehfuss, 2001:320، ونت، ۱۹۹۲، ص ۴۴). در ابتدا «خویش‌شن» علامتی می‌دهد (ژستی می‌گیرد) که

ممکن است بلند کردن دست و یا پایین آوردن آن، یک حرکت باشد. یعنی کنشگر براساس سابقه‌ای که در ذهن دارد، وارد تعامل می‌شود و در مقابل این نگاره‌ها که نسبت به تعامل جنبه برون‌زا دارند، یک نقش را به خود و نقشی را به دیگری منتسب می‌کند که این جنبه شامل «نقش‌پذیری خود و قالب‌بندی دیگری است» (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۷). از نظر ونت ارتباط با یکدیگر بر اساس ادراک خود از یکدیگر در یک کنش اجتماعی، به چهار صحنه تقسیم می‌شوند.

صحنه اول، «خویشتن» بر اساس تعریفی پیشینی از وضعیت خود وارد تعامل می‌شود. این علامتی است به «دیگری» در خصوص نقشی که خویشتن می‌خواهد در تعامل به‌عهده بگیرد و نقش متناظری که می‌خواهد در «دیگری» بیاموزد. در صحنه دوم، دیگری معنای کنش در «خویشتن» را با تفاسیر خود می‌سنجد. «دیگری» بر اساس تعریف پیش‌بینی‌اش از وضعیت و همچنین نوع اطلاعات موجود در علامت «خویشتن»، تفسیر «دیگری» را هدایت می‌کند. در صحنه سوم، دیگری براساس تعریف جدید از وضعیت به کنش دست می‌زند. این موضوع هم به مانند کنش «خویشتن» به علامتی درباره نقشی که «دیگری» می‌خواهد برگردد و نقش متناظری را که می‌خواهد «خویشتن» را در آن قالب قرار دهد، قوام می‌بخشد. صحنه چهارم، «خویشتن»، «دیگری» را تفسیر و پاسخ خود را آماده می‌کند (ونت، ۱۳۸۴، ص ۴۸۳).

ونت معتقد است که هویت بر اساس چنین فرایندی ساخته می‌شود و از طریق تکرار فرآیندهای تعاملی، هویت‌ها و انتظارات درباره یکدیگر تثبیت شده، گسترش می‌یابند. بنابراین بازیگران، ساختارهای اجتماعی را می‌سازند و حفظ می‌کنند که در نتیجه، این ساختارها دایره انتخاب‌ها را محدود می‌کنند (Zehfuss, 2001:321). نکته‌ای که ونت در ادامه به آن اضافه می‌کند و موضوع نقد ساختارگرایان قرار می‌گیرد، این است که پس از ایجاد این ساختارها و منافع و هویت‌ها، آنها به‌آسانی تغییر نمی‌کنند؛ زیرا سیستم اجتماعی برای بازیگران به یک حقیقت عینی تبدیل می‌شود. از نظر ونت بازیگران خود ممکن است به دلیل عوامل بیرونی فرد چون محرک‌ها و مشوق‌های ارسالی از طرف نهادهای تثبیت‌شده یا محدودیت‌های درونی فرد چون تعهد به هویت‌های تثبیت شده، در ثابت ماندن هویت‌ها نقش داشته باشند (Zehfuss, 2001:322).

به اعتقاد ونت، این معناهای جمعی و شناخت مشترک، در فرایند تعامل شکل می‌گیرد و به‌طور هم‌زمان به هویت و منافع آنها قوام می‌بخشد. به باور وی، همکاری و منازعه دولت‌ها در چارچوب شناخت مشترک (فرهنگ) معنا پیدا می‌کند؛ نه در چارچوب ساختارهای مادی. البته او نیز مانند والتز نظام بین‌الملل را آنارشیک می‌داند، اما برخلاف والتز، آنارشی را دارای منطق و فرهنگ واحد نمی‌داند، بلکه در آنارشی ممکن است سه نوع فرهنگ وجود داشته باشد؛ فرهنگ هابزی، فرهنگ لاک‌ی و فرهنگ کانتی.

فرهنگ هابزی. در منطق این فرهنگ اصل «بکش یا کشته شو» حاکم است و نقش غالب، دشمنی است. در این فرهنگ، بازنمایی‌های «دیگری» به عنوان کنشگری است که: الف) حق موجودیت «خود» را به عنوان یک وجود مستقل به رسمیت نمی‌شناسد و بنابراین ب) خشونت علیه «خود» را محدود نخواهد کرد. دشمن حق موجودیت «خود» را به عنوان یک سوژه آزاد به هیچ وجه به رسمیت نمی‌شناسد و بنابراین در پی تجدیدنظر در زندگی یا آزادی اوست (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۸۰). در این فرهنگ دولت‌ها حداقل از سه چیز شناختی مشترک دارند: ۱. با دولت‌های دیگری سر و کار دارند که مانند خودشان است؛ ۲. آنها دشمنان‌شان هستند و بنابراین، زندگی و آزادی آنها را تهدید می‌کنند؛ ۳. چگونه باید با دشمنان برخورد کنند (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۹۱).

این نظام، خودیاری واقعی است. در این نظام کنشگران نمی‌توانند روی کمک یکدیگر حساب کنند یا حتی خویش‌ن‌داری را رعایت کنند. بقا صرفاً وابسته به قدرت نظامی است و این یعنی افزایش امنیت A الزاماً امنیت B را کاهش می‌دهد و B هرگز نمی‌تواند مطمئن باشد که توانمندی‌های نظامی A تدافعی هستند. امنیت، موضوعی عمیقاً رقابت‌آمیز و حاصل جمع صفر است و معمای امنیت به طور خاص شدید است، اما نه به دلیل ماهیت سلاح‌ها، بلکه به دلیل نیاتی که به دیگران نسبت داده می‌شود.

فرهنگ لاکمی. در این فرهنگ اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند» حاکم است و نقش غالب در این فرهنگ، رقابت است. رقیبان هم مانند دشمنان بر اساس بازنمایی‌هایی درباره «خود» و «دیگری» و در زمینه خشونت شکل می‌گیرند. اما این بازنمایی‌ها کمتر جنبه تهدیدآمیز دارند. رقبا برخلاف دشمنان از یکدیگر انتظار دارند به گونه‌ای عمل کنند که حق حاکمیت آنها به رسمیت شناخته شود. این موضوع باعث می‌شود تا دولت‌ها دریافت‌های قابل اتکا در خصوص ذهنیت یکدیگر حاصل نمایند (ونت، ۱۳۸۴، صص ۴۰۸ و ۴۱۱). لذا نوعی خودمحدودسازی از جانب «خود» و «دیگری» اعمال می‌شود و حقوق بین‌الملل که از طرف دولت‌ها به رسمیت شناخته شده، بر روابط دولت‌ها حاکم است. اما این به آن معنا نیست که فرهنگ لاکمی نظام مبتنی بر حکومت کامل قانون و همکاری گسترده باشد. بنابراین، نتیجه نهایی، سطح منازعه و خشونت است که دولت‌ها از یکدیگر انتظار دارند. رقبا انتظار دارند دیگران گاهی از خشونت برای اختلافات استفاده کنند، اما این عمل را در چارچوب اصل «زندگی کن و بگذار دیگران هم زندگی کنند»، انجام می‌دهند (ونت، ۱۳۸۴، صص ۱۰-۴۰۹).

فرهنگ کانتی. منطق حاکم بر این فرهنگ شامل دو قاعده اساسی است: الف) اختلافات بدون توسل یا تهدید به جنگ حل و فصل می‌شود (قاعده عدم خشونت).

ب) در صورت تهدید، طرف ثالثی علیه امنیت هریک از آن دو، به صورت تیمی خواهد جنگید. نقش غالب در این فرهنگ، دوستی است (ونت، ۱۳۸۴، ص ۴۳۴). البته دوستی تنها به امنیت ملی مربوط می شود و ضرورتی ندارد به دیگر حوزه های موضوعی تسری یابد. نبود خشونت و کمک متقابل محدودیت هایی در چگونگی اداره سایر موضوعات تحمیل می کند، اما در این محدوده دوستان می توانند تعارضات (البته غیرامنیتی) چشمگیری هم داشته باشند (ونت، ۱۳۸۴، ص ۴۳۶). اینک با نیم نگاهی به آنچه شرح داده شد تلاش می گردد تا تعامل دو کشور ایران و عربستان بررسی شود.

بخش دوم، روابط ایران و عربستان از انقلاب اسلامی تا جنگ دوم خلیج فارس

روابط ایران و عربستان پس از انقلاب اسلامی ایران، به شدت متأثر از تحولات داخلی ایران است. پس از انقلاب و به قدرت رسیدن یک نظام ایدئولوژیک اسلامی در ایران، روابط دو کشور وارد فصل نوینی شد. پایه های سیاست دو ستونی^۱ فروریخت و روابط سیاسی بازمینی گردید. این موضوع از یک سو به دلیل ضد غربی بودن انقلاب ایران، و از سوی دیگر تأثیرپذیری انقلاب از آموزه های شیعه گری بود که با ایدئولوژی حاکم بر نظام وهابی عربستان در تضاد کامل قرار می گرفت. به واقع وجود مؤلفه های فرامرزی در سیاست خارجی دو کشور تقابل دو قطب اصلی منطقه را شدت بخشید. تلاش برای ایجاد امت واحده و دعوت به تشیع در برابر تلاش برای رهبری جهان عرب و توسعه وهابیت (که اصول مندرج در قانون اساسی دو کشور بود)، تعاملات پیش روی دو کشور را ساخته و پرداخته می کرد که نتیجه ای جز تقابل را رقم نمی زد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱).

البته در ماه های اول انقلاب و تشکیل کابینه گروه های میانه رو به ریاست بازرگان، نمی توان موارد خاصی از تنش را برشمرد، زیرا او سیاست خود را بر عدم تعهد و پرهیز از تنش زایی استوار کرده بود (رمضانی، ۱۳۸۰، ص ۶۰). روابط دو کشور را می توان در دو دوره مشخص ارزیابی کرد:

الف) صبر و انتظار تا زمان وقوع جنگ تحمیلی. این دوره از ابتدای انقلاب تا شروع جنگ را شامل می شود. عربستان اوضاع ایران را با دقت بررسی نموده، تلاش کرد تا از پیش داوری پرهیز کند. در دیدار ملک خالد، پادشاه عربستان، با رئیس جمهور الجزایر، عربستان حکومت جدید ایران را به رسمیت شناخت (سادات عظیمی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۴). البته در همین دوران عربستان به

۱. برای مطالعه درباره سیاست دوستونی ن.ک. از غندی ۱۳۸۴؛ بیل ۱۹۸۶، Guss ۱۹۸۵.

ایجاد پیمان‌های دفاعی با دیگر کشورهای منطقه روی آورد که می‌توان به «نقشه امنیت گروهی عربستان» که مبنای عمل برای یک پیمان نظامی با شش کشور عربی: کویت، قطر، بحرین، عمان، امارات و خود عربستان گردید، اشاره کرد. این پیمان به تدریج از حالت سیاسی و اقتصادی فراتر رفته، با وقوع کودتا در بحرین حالت امنیتی و نظامی به خود گرفت (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۳).

ب) مواجهه با ایران تا قطع رابطه. در این سیاست که تا سال ۱۳۶۸ش ادامه یافت، عربستان کوشید تا ایران را از طریق کمک‌رسانی به عراق در جنگ و همچنین پایه‌گذاری شورای همکاری خلیج فارس در تنگنا قرار دهد. در طول جنگ عراق علیه ایران، عربستان به هواپیماهای عراقی اجازه داد تا از پایگاه‌های آن کشور علیه ایران استفاده کنند. به این ترتیب این هواپیماها در برابر پاتک‌های ایران مصون می‌ماندند و از بندرهای سعودی نیز برای انتقال کالا به عراق استفاده می‌شد (Safran, 1986, 369). افزون‌براین، عربستان با افزایش تولید نفت، ایران را که به شدت به درآمدهای نفتی نیاز داشت، متضرر ساخت. همچنین عربستان در طول جنگ عراق با ایران، کمک‌های فراوانی را به عراق ارائه کرد؛ تاجایی که به گفته برخی منابع، پرهزینه‌ترین طرح مشترک عربستان با ایالات متحده متوقف کردن انقلاب ایران از طریق عراق بود (لیمن، ۱۳۷۲، ص ۶۶).

از مجموع ۷۰ میلیارد دلار کمک به عراق از سوی شورای همکاری خلیج فارس، ۳۰ میلیارد دلار را عربستان پرداخت کرده بود. افزون‌براین، این کشور روزانه ۲۸۰ هزار بشکه را از منطقه بی‌طرف استخراج کرده، به حساب عراق می‌ریخت و روزانه بین ۳۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار بشکه را از خاک عراق به بندر ینبوع انتقال می‌داد (سادات عظیمی، ۱۳۷۵، ص ۱۲).

عربستان همچنین در سال ۱۹۸۵ با افزایش تولید خود از ۵/۳ میلیون بشکه به ۵/۴ میلیون بشکه و رساندن آن به ۶ میلیون بشکه در سال ۱۹۸۶، سبب شد که درآمد نفتی ایران که قرار بود به ۱۵ میلیارد دلار برسد، به ۸/۵ میلیون دلار رسید (امیر احمدی، ۱۳۷۸، ص ۶۷). عربستان این اقدام را با کویت و امارات در نیمه دوم دهه ۸۰ تداوم بخشید و از این راه به ایران ضربه زد (امامی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۹).

هنگامی که نیروهای ایران وارد خاک عراق شدند، کمک‌های عربستان به عراق بیشتر شد. حمایت‌های عربستان شامل کمک مالی، وام، تجهیزات نظامی و فروش نفت از منطقه بی‌طرف سعودی - کویتی بود (Nonneman 1986, 96-7). فهد در یکی از سخنرانی‌های خود در طول جنگ اول خلیج فارس به فهرست حمایت‌های عربستان از عراق در طول جنگ اشاره کرده است (روزنامه الشرق الاوسط در تاریخ ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱). پیروزی ایران در جنگ و خاصه تصرف فاو در بهمن ۱۳۶۴، ازدیاد تولید نفت عربستان که سبب ضربه‌زدن به اقتصاد در حال جنگ ایران شد، صدور طرح هشت ماده‌ای که در آن از شناسایی اسرائیل سخن به میان آمده بود و

همچنین کمک‌های مالی و تسلیحاتی به عراق در طول جنگ بر تیرگی روابط دو کشور افزود (اخوان کاظمی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۱).

ایران عربستان را آلت دست خواند و برای ایجاد خلل امنیتی در عربستان طی مراسم حج تلاش کرد؛ در مقابل عربستان نیز از طریق فعالیت‌های فرامرزی در سیستان و بلوچستان مشکلات امنیتی برای ایران به وجود آورد (روشندل و سیف‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۲). اتخاذ مواضع علیه یکدیگر تا سال ۶۶ که به کشتار حاجیان در مکه انجامید، ادامه یافت و سرانجام پس از ۸ ماه عربستان به‌طور یک‌جانبه روابط با ایران را قطع کرد (نوازی، ۱۳۸۱، الف، ص ۴۳۸) و به دیپلمات‌های ایرانی یک هفته زمان برای خروج داد (سادات عظیمی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۶).

در یک سیمای کلی از الگوی نظم منطقه‌ای، ما شاهد گسترش و تعمیق رقابت در این حوزه برای افزایش منافع در چارچوب بازی حاصل جمع جبری صفر هستیم. طرفین منافع خود را به ضرر دیگری ترسیم کرده، نه تنها منافع طرف مقابل را به رسمیت نمی‌شناختند، بلکه در صدد نابودی ماهیت وجودی طرف مقابل بودند. شاخص‌های تعارض میان ایران و عربستان را می‌توان در مواردی چون تلاش برای کنترل عامل تحول‌طلب در نظم منطقه از طریق حمایت مالی، سیاسی و اقتصادی از عراق در جنگ علیه ایران، تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، تلاش برای افزایش تولید نفت و کاهش توان مالی ایران و صادرات نیابتی نفت عراق از جانب عربستان، و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش ملی و اسلامی، اندیشه صدور انقلاب، گسترش اندیشه تعارض میان گفتمان اسلام آمریکایی سازشگر و اسلام ناب محمدی، بهره‌گیری سیاسی از ابزار نفت، بازنمایی جنگ عراق علیه ایران به جنگ کفر علیه اسلام، تأکید بر امت اسلامی نه دولت-ملت‌ها، پیگیری سیاست عدم تعهد (نه شرقی و نه غربی) و خروج نیروهای فراملی از منطقه از جانب ایران، ملاحظه کرد. می‌توان گفت فرهنگ حاکم بر روابط طرفین هابزی (تعارض‌آمیز) بود.

بازسازی روابط و آغاز جنگ دوم خلیج فارس تا یازدهم سپتامبر

با پایان یافتن جنگ عراق و روی کار آمدن عملگرایان در ایران، روابط ایران در عرصه سیاست خارجی بازبینی گردید و در نتیجه سیاست ایران و عربستان نیز از حالت سابق خارج شد. تغییر روابط ایران و عربستان را می‌توان در دو مقطع تاریخی این‌گونه بررسی کرد:

الف) تلاش برای تنش‌زدایی و آغاز بهبود روابط. با پایان یافتن جنگ عراق علیه ایران و روی کار آمدن گروه‌های عملگرا، ایران کوشید تا سیاست خارجی خود را بر اساس واقعیت‌های عینی تدوین نماید. با این رویکرد، ایران روابط خود را در ابتدا با جهان پیرامون و سپس با غرب بهبود بخشید. از طرفی حمله عراق به کویت به عربستان ثابت نمود که خطر

واقعی از جانب عراق است نه ایران؛ در نتیجه فضا برای بهبود روابط ایران و عربستان فراهم گردید که این مهم در دیدار ولایتی و سعودالفیصل در ۱۳۷۰/۱/۵ انجام شد و مقرر گردید سفارتخانه‌های دو کشور بازگشایی شوند (نوازی، ۱۳۸۱، ب، ص ۹).

به عقیده برخی صاحب‌نظران، دشمنی مشترک ایران و عربستان با عراق آن اندازه عمیق بود که توانست آنها را حتی به حل اختلاف هیجان‌آلود حج برانگیزد. عربستان همچنین پذیرفت که حجاج ایرانی علیه اسرائیل و امریکا شعار دهند (رمضانی، ۱۳۸۴، ص ۸۸). همکاری‌های اقتصادی در زمینه نفت، ارسال پیام صلح و دوستی به کشورهای منطقه و تلاش برای دیدار سران دو کشور که البته ممکن نشد، از جمله تلاش‌هایی بود که در این دوره صورت گرفت. سرانجام در پایان این دوره در تاریخ ۷۵/۱۲/۲۵ ملک‌فهد برای شرکت در هشتمین کنفرانس سران اسلامی در تهران دعوت شد (نوازی، ۱۳۸۰، ص ۲۶۸).

ب) گرمی روابط و حرکت به سمت همکاری. با روی کار آمدن سید محمد خاتمی در سال ۱۳۷۶ ش و اتخاذ سیاست تنش‌زدایی و اعتمادسازی در سیاست خارجی کشور و همچنین مطرح شدن بحث گفتگوی تمدن‌ها، روابط ایران و عربستان به عالی‌ترین سطح خود رسید. این حرکت از دیدار خاتمی با ولیعهد عربستان در اسلام‌آباد و موافقت با برگزاری اجلاس سران اسلامی در تهران آغاز شد. روند بهبود روابط با حضور امیر عبدا... در رأس هیئتی بلندپایه به تهران در چارچوب هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی در سال ۱۳۷۶ ادامه یافت.

اوج رویدادهای مهم دو کشور را می‌توان در سفر رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به عربستان، حضور وزرای دو کشور و سپس انعقاد قراردادهای تجاری و از همه مهم‌تر توافقنامه امنیتی بررسی کرد. سرانجام سفر خاتمی در اردیبهشت سال ۱۳۷۸ به عربستان که با استقبال کم‌نظیر پادشاه سعودی روبه‌رو شد، نقطه عطف روابط سازنده میان دو کشور بود (اخوان کاطمی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۴). کاهش فشار بر ایران در اجلاس شورای همکاری خلیج فارس و همچنین کاهش فشار تکفیری‌ها از نقاط قوت این روابط بود. اوج روابط ایران و عربستان در توافقنامه امنیتی ایران و عربستان تبلور یافت که در پی سفر وزیر کشور عربستان، امیرنایف بن عبدالعزیز، به ایران در تاریخ ۱۳۸۰/۱/۲۸ منعقد گردید (نوازی، ۱۳۸۱، ب، ص ۵۱۳). با بهبود رابطه دو کشور، عربستان خریدهای تسلیحاتی خود را که ناشی از ایران‌هراسی بود کنار گذاشت. برای مثال در تاریخ ۱۳۸۰/۳/۱۰ مجله اخبار دفاعی عربستان اعلام کرد که به علت بهبود روابط ایران و عربستان و همچنین خرج شدن درآمدهای نفتی ایران برای پرداخت بدهی‌های خارجی، آن کشور خریدهای تسلیحاتی را متفی کرده است (نوازی، ۱۳۸۱، ب، ص ۵۴۱). در این مقطع زمانی شاهد همکاری‌هایی در زمینه هماهنگی برای کاهش تولید و یا قیمت نفت بودیم که می‌توان به تماس هاشمی رفسنجانی با امیر عبدا... برای همکاری در زمینه قیمت نفت در تاریخ ۷۷/۴/۱۵

اشاره کرد (نوازی، ۱۳۸۱، ب، ص ۳۰۷) و پس از آن نیز شاهد گسترش همکاری‌های اقتصادی بوده‌ایم. اولین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی هم در آذر ۱۳۷۷ برگزار گردید. در یک سیمای کلی از الگوی نظم میان این دو بازیگر، می‌توان دید که روندهای هم‌زمان رقابت و همکاری را در خود دارد. این موضوع نشان‌دهنده کاهش بی‌اعتمادی و پیگیری روندهای همکاری‌گرایانه است؛ باین‌حال دوطرف هنوز در بسیاری از حوزه‌ها اختلافات جدی دارند. در این الگوی نظم، دو طرف وجود طرف مقابل را به رسمیت شناخته، تنها در زمینه محدوده منافع با یکدیگر در حال رقابت‌اند.

شاخص‌های تعارض و همکاری دو طرف شامل مواردی است همچون پیگیری الگوی امنیت با حضور کشورهای غربی (پایگاه‌های نظامی غرب)، خرید تسلیحاتی (و بعضاً کاهش خرید که در اواخر دوران دوم ملاحظه شد)، حمایت از دعاوی سرزمینی امارات علیه ایران ۱۹۹۱، حمایت از مذاکرات مادرید و اسلو، حمایت از طرح مهار دوگانه، حمایت از سلفی‌گری و رژیم طالبان، در عین استقبال از محکومیت حمله عراق به کویت از سوی ایران، استقبال از استراتژی تنش‌زدایی منطقه‌ای ایران، استقبال از گفتگوی منطقه‌ای با ایران برای حل مشکلات منطقه و جهان (شرکت در کنفرانس اسلامی در ایران و گفتگو به منظور مشارکت در تصمیم‌گیری در اوپک) از جانب عربستان و پیگیری سیاست تنش‌زدایی، پیگیری نکردن سیاست صدور انقلاب و دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه، پذیرش حفظ وضع موجود در عین عدم پذیرش و حضور نیروهای نظامی فرامنطقه‌ای در خلیج فارس، مبارزه با سلفی‌گری عربی و نپذیرفتن مذاکرات صلح از جانب ایران. در واقع می‌توان این الگوی نظم را **لاکی** (تعارض - همکاری) قلمداد کرد.

حوادث پس از ۱۱ سپتامبر؛ فاز سوم

با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر روابط ایران و عربستان دگرگون شد. این رابطه از یک سو به سمت بهبود روابط حرکت کرد، زیرا افراد عامل این حوادث از عربستان بودند و این موضوع رابطه عربستان و آمریکا را تحت‌الشعاع قرار داد. اما از طرفی با حمله ایالات متحده به افغانستان و عراق روابط دو کشور به تنش‌های جدی در حوزه‌های نفوذ منتهی شد.

حملات ۱۱ سپتامبر زمینه اجرایی برای دموکراتیک کردن فضای سیاسی کشورهای عرب را فراهم نمود؛ چراکه سیاستمداران امریکایی به این نتیجه رسیدند که تار و پود ساختار قدرت در کشورهای عربی به‌ویژه عربستان بوده که زمینه این حملات تروریستی را فراهم نموده است. در نتیجه بهره‌گیری از ابزارهای دموکراتیک مانند انتخابات سبب گردید که گروه‌های شیعه متمایل به ایران در عربستان و همچنین حوزه‌های تحت نفوذ سنتی عربستان مانند افغانستان،

عراق و لبنان بتوانند در ساخت سیاسی کشور متبوع خود به قدرت برسند. در نهایت زمینه برای اصطکاک و حتی رویارویی دیپلماتیک بین دو کشور فراهم شد؛ خاصه آنکه در ایران نیز اصلاح‌طلبان جای خود را به اصول‌گرایان دادند که در عرصه سیاست خارجی به سیاست‌های اعتمادسازی و تنش‌زدایی روی خوش نشان نمی‌دادند (Barzegar, 2010, 177).

در نتیجه ایران بارها از جانب عربستان به دخالت در عراق و لبنان متهم گردید و در مقابل ایران نیز عربستان را مسئول انفجارهای تروریستی و ناامنی‌های منطقه دانست. البته باید در این دوران به اقدامات دیپلماتیک که از سوی برخی افراد مانند هاشمی رفسنجانی صورت گرفت اشاره کرد. اما در مجموع روابط ایران و عربستان در این دوره روابط توأم با تنش بوده است. به‌طور مشخص بحران‌های ایجاد شده در روابط ایران و عربستان را می‌توان در محیط‌های زیر بررسی کرد:

افغانستان. عربستان برای ایجاد طالبان هزینه‌های زیادی را متحمل شده بود و سقوط این حکومت ضربه بزرگی به ریاض وارد کرد. طالبان نیروهای خود را از مدارسی تأمین می‌نمود که با پول‌های ریاض تشکیل شده بودند. افزون‌بر کمک‌های مالی، عربستان از طالبان حمایت سیاسی می‌کرد (شجاع، ۱۳۸۶، ص ۴۲). انگیزه عربستان در حمایت از طالبان در دو نکته قابل تحلیل است: اول آنکه عربستان خود را ام‌القرای جهان اسلام می‌داند و به همین دلیل حمایت از طالبان به عنوان یک حکومت اسلامی را بر خود واجب می‌داند؛ دوم رقابت با نفوذ ایران در منطقه و منزوی ساختن ایران در افغانستان و آسیای مرکزی (احمدی، ۱۳۷۷، ص ۳۲).

پس از سقوط طالبان که سعودی‌ها به شدت از آنها حمایت می‌کردند، جدالی آشکار برای پر کردن خلأ قدرت در میان ایران و عربستان شکل گرفت. این جدال در حمایت عربستان از باقیمانده‌های طالبان و حمایت از القاعده تبلور یافت. افزون‌براین، ناامنی حاصل از خلأ قدرت در افغانستان سبب بروز تهدیدات امنیتی در ناحیه شرقی ایران نیز گردید که تا چندی پیش نیز تداوم داشت که می‌توان به ترور مسئولین نظامی و غیرنظامی ایران اشاره کرد. هرچند ایران در برخی موارد انگشت اتهام را به سمت سعودی‌ها دراز کرده است، اما مقامات سعودی از پذیرش این اتهام‌ها سر باز زده‌اند.

عراق. در عراق فروپاشی دولت صدام‌حسین نیز سبب رویارویی دو دولت ایران و عربستان در سال‌های اخیر گردیده است. حمایت ایران از شیعیان عراق با حمایت‌های عربستان از اهل تسنن در تضاد بوده است. رویکرد عربستان به دولت جدید عراق که در آن شیعیان و کردها حضور وسیعی دارند، در مراحل اولیه براساس نفی واقعیت‌های نوین، مخالفت و حتی حمایت غیرمستقیم از نیروهای مخالف بود. عربستان همواره تلاش می‌کند که جایگاه و شأن سنی‌ها در ساختار سیاسی عراق ارتقا یابد. پذیرش یک رئیس‌جمهور کرد و نخست‌وزیر شیعه

در رأس حکومت، در کشوری که ۱۴۰۰ سال به طور مستمر در حاکمیت اعراب سنی قرار داشته، برای عربستان بسیار دشوار است. عربستان اصرار دارد که عراق یک کشور عربی باقی بماند (واعظی، ۱۳۷۸، ص ۸). با برگزاری انتخابات و پیروزی شیعیان در این انتخابات و از طرفی قدرت گرفتن کردها در عراق (که رابطه نژادی با ایران دارند)، زنگ خطر برای جایگاه نفوذ این کشور در عراق به صدا درآمد (Alterman, 2003, 165). این امر روابط دو کشور را بر اساس گروه‌های داخلی قدرت در عراق تقسیم‌بندی کرد.

همچنین برخی برآنند که شیعیان می‌توانند یک نظام مستقل دیگری ایجاد نمایند؛ هرچند که آنان را به عنوان یک نیرو به اندازه سنی‌های وهابی خطرناک نمی‌دانند (Naser, 2004, 17). از طرفی عربستان نیز با عربی خواندن مسئله عراق قصد دارد تا از یک طرف از گروه‌های سنی حمایت به عمل آورد و از طرفی با حمایت از گروه‌های تکفیری، وضع عراق را ناامن جلوه دهد.

لبنان. با ترور رفیق حریری که تلاش بسیاری برای آرام‌سازی محیط سیاسی لبنان کرده بود، اوضاع لبنان بار دیگر به سمت جنگ داخلی رفت. خروج نیروهای سوریه و همچنین تشکیل دو جبهه ۱۴ مارس و ۸ مارس، لبنان را در آستانه جنگ داخلی برد. در این میان کشور های خارجی صاحب نفوذ به حمایت از گروه‌های داخلی پرداختند که ایران و سوریه در یک جبهه و امریکا، عربستان و فرانسه در برابر آنها قرار گرفتند. انتخابات هرچند با پیروزی گروه سعد حریری و هم‌پیمانان غربی‌اش پایان یافت، اما تشکیل کابینه ائتلافی ماه‌ها به طول انجامید که به گفته کارشناسان راه‌حل آن در خارج از کشور نهفته بود.

پرونده هسته‌ای. به شرحی که گذشت، عربستان بخش عمده رویکردهای خود در خصوص ایران را با نگاه مقامات امریکایی دنبال می‌کند. درباره پرونده اتمی ایران باید گفت که عربستان تلاش داشته است تا نخست این پرونده را از طریق جهان عرب حل و فصل نماید، اما ایران درخواست ورود اعراب به پرونده را رد کرد. عربستان همواره از اتمی شدن ایران ترس داشته است و این موضوع را می‌توان در موضع‌گیری‌های این کشور ملاحظه نمود. به‌واقع ایران‌هراسی اعراب در این موضوع نیز خود را نشان داده است. هرچند که مقامات عربستان تلاش دارند تا در مواضع رسمی، دیپلماسی را به عنوان بهترین راه‌حل مطرح نمایند، اما در نهایت با تعلیق غنی‌سازی اتمی ایران موافق‌تر به نظر می‌رسند؛ چراکه ایران اتمی توازن منطقه را به شدت برهم زده و جایگاه عربستان در منطقه را تنزل داده است.

عربستان که سیاست‌هایش بیشتر از ایالات متحده متأثر است، در واقع نتوانسته نگاه مستقلی به فعالیت‌های اتمی ایران بیندازد و بیشتر از عینک غرب این فعالیت‌ها را رصد می‌نماید. در نتیجه عربستان به‌طور اخص و دیگر اعراب منطقه به سمت افزایش خریدهای تسلیحاتی

حرکت نموده‌اند (Khaïtous, 2009, 5). در این زمینه دو طرح امنیتی برای اعراب مطرح شد که یا خود به دنبال کسب توانایی‌های اتمی بروند و یا اینکه جنگ‌افزارهای اتمی در اختیار این کشورها قرار گیرد. در واقع، نبود جمعیت کافی و تخصص کافی در میان اعراب و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی سبب می‌شود که اعراب به سمت حمایت غرب حرکت نمایند (Khaïtous, 6).

یمن. از دیگر مؤلفه‌های تنش‌زا میان دو کشور، حملات عربستان به زیدی‌های یمن بود که به بحثی جدی میان دو کشور تبدیل شد. در این میان باید به موقعیت ژئوپلیتیک یمن، نقش گروه‌های داخلی و همچنین وضعیت استان‌های غربی عربستان توجه داشت. عربستان به این دلیل که دو منطقه شیعه‌نشین قطیف و الاحسا را در مرز با یمن دارد، فعالیت‌های شیعیان زیدی را به دقت رصد می‌نماید. در واقع در صورت قدرت‌گیری شیعیان در یمن، عربستان بیم آن دارد که شیعیان در خاک خود نیز گرایش‌های فرامرزی را دنبال نمایند؛ خاصه آنکه در انتخابات شهرداری‌ها در عربستان، این شیعیان بودند که در مناطق مرزی اکثریت آرا را به دست آوردند (مدنی، تهران امروز، ۲ آذر ۱۳۸۸).

خریدهای تسلیحاتی و پایگاه‌های نظامی. بر اساس آمار «مؤسسه تحقیقاتی صلح بین‌المللی استکهلم»، عربستان سعودی، یکی از ۱۵ کشور برتر جهان در خریدهای تسلیحاتی در سال ۲۰۰۸ بوده است. این کشور در رده نهم جهانی ایستاده و مبلغی بالغ بر ۳۸/۲ میلیارد دلار را برای پروژه‌های تسلیحاتی خرج کرده است. یکی از راه‌های اندازه‌گیری نظامی‌گری، درصد تولید ناخالص داخلی هزینه‌شده کشورها در زمینه نظامی است که عربستان بر اساس آمار مؤسسه بین‌المللی صلح استکهلم، در این راه ۹/۳ درصد تولید ناخالص داخلی خود را به خریدهای تسلیحاتی اختصاص داده است (<http://www.sipri.org/yearbook/2008>).

کشور عربستان در این راه با کشورهای بریتانیا و آمریکا ارتباط نزدیکی را از گذشته‌های دور برقرار کرده است. به واقع دو کشور بریتانیا و آمریکا بزرگ‌ترین فروشندگان تسلیحات به عربستان می‌باشند؛ برای مثال عربستان و انگلستان قراردادی نظامی به ارزش ۳۵ میلیارد دلار به امضا رسانده‌اند که به موجب آن ده‌ها جنگنده فوق پیشرفته «تایفون» به نیروی هوایی پادشاهی عربستان تحویل خواهد شد (<http://www.sipri.org/yearbook/2008>).

افزون‌براین، برخی گزارش‌ها خرید جنگنده‌های فوق پیشرفته «یوروفایتر» را منعکس کرده بودند که این جنگنده از نظر توان و قدرت، همپای جنگنده‌های اف ۲۲ آمریکایی است. گزارش‌ها از عربستان سعودی حاکی است که ارزش این معامله ممکن است به ۲۰ میلیارد دلار برسد و عرضه بیش از ۷۰ هواپیما را دربر گیرد. این در حالی است که نیروی هوایی عربستان یک زرادخانه بسیار مجهز جنگنده‌های پیشرفته، شامل جنگنده بمب‌افکن‌های اف ۱۵ آمریکایی

نیز دارد. همچنین باید گفت عربستان سعودی در سال ۲۰۰۹ پس از امارات و افغانستان رتبه سوم در منطقه را به لحاظ خرید تسلیحاتی احراز نموده است. این کشور با رقم خرید سه میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار در رتبه سوم قرار دارد. همچنین شبکه العربانلین طی گزارشی اعلام کرد که عربستان سعودی با اختصاص ۴۰ میلیارد دلار، بالاترین حجم خرید تسلیحاتی را از آن خود کرده که از آن به عنوان «شکار شیر» یاد شده است (<http://www.sipri.org/yearbook/2008>).

افزون بر این، باید به آمار منتشرشده روزنامه جرورالمپست توجه کرد. این روزنامه اعلام کرد عربستان سعودی در سال ۲۰۰۸ با هزینه کردن ۳۶ میلیارد دلار برای خرید تسلیحات نظامی رتبه اول را در خاورمیانه به خود اختصاص داده است و رژیم صهیونیستی و امارات متحده در رده های بعدی قرار دارند. همچنین دولت امریکا در سال ۲۰۱۰ شماری هواپیمای جنگنده اف ۱۵ به ارزش تقریبی سی میلیارد دلار را به عربستان سعودی فروخت (راديو فرانسه، ۲۰۱۳، منبع اینترنتی). باین همه، کشور امریکا در سال ۲۰۱۰ یک بسته ۶۰ میلیارد دلاری، شامل ۷۰ هلیکوپتر آپاچی و یک ناوگان اف-۱۵ به عربستان سعودی سلاح فروخته است (Winegard. 2011:4).

در تحلیلی کلی، بازگشت الگوی تعارض گسترده در میان ایران و عربستان مشهود است؛ به گونه ای که در چنین شرایطی دو طرف نه تنها مخالف منافع طرفین، بلکه خواستار از بین رفتن ماهیت وجودی یکدیگرند. طرفین نسبت به نیت و اهداف یکدیگر در بی اعتمادی به سر برده، به وضعیت بازی حاصل جمع جبری صفر نزدیک می شوند. شاخص های تعارض در تعاملات طرفین، شامل مواردی چون دخالت در عراق برای بی ثبات سازی دولت شیعی، حمایت از سرکوب جنبش های اسلامی مقاومت از سوی اسرائیل (حماس و حزب الله)، گسترش شیعه هراسی (هلال شیعی) و ایران هراسی، مخالفت با برنامه صلح آمیز هسته ای ایران، گسترش خریدهای نظامی و همکاری در برنامه های تحریم و حمله نظامی احتمالی غرب علیه ایران، تلاش برای جذب متحدان منطقه (سوریه) و جهانی ایران (چین و روسیه)، گسترش همکاری های نظامی امنیتی با امریکا و ناتو، دخالت در امور داخلی ایران (حمایت از گروهک ریگی) از جانب عربستان و حمایت از جنبش های اسلامی و به خصوص شیعی در عراق و لبنان و حماس در پرتو تحولات منطقه ای و افزایش قدرت آنها، مخالفت با طرح های صلح غربی، پیگیری برنامه هسته ای، پیگیری الگوهای دفاعی بومی بازدارندگی نظامی (صنایع موشکی)، حمایت از دمکراتیزاسیون در منطقه (چون بحرین، یمن و عربستان)، توسعه ابزارهای نوین جنگی، تلاش برای تغییر الگوی نظم منطقه ای و بهره گیری از ژئوپلیتیک شیعی از جانب ایران را شامل می شود. این روندها چراغ های چشمک زن حرکت مجدد به سمت فرهنگ هابزی است.

نتیجه

آنچه در این نوشتار آمد، نگاهی سازه‌انگارانه به روابط ایران و عربستان پس از انقلاب اسلامی بود. در این مجال ضمن بیان انواع تقسیم‌بندی‌های سازه‌انگاری و برگزیدن نگاه ونت، نشان داده شد که چگونه روابط دو کشور در دو گزینه تعارض و همکاری جریان داشته و چگونه دو فرهنگ هابزی و لاکمی میان دو کشور شکل گرفته است. در این نوشتار مشخص شد که چگونه دو کشور ضمن به رسمیت نشناختن موجودیت یکدیگر و نشانه رفتن منافع دیگری به سمت فرهنگ هابزی (دوره اول) و نیز با کاهش بی‌اعتمادی و به رسمیت نشناختن اقدامات و منافع دیگری به سمت فرهنگ لاکمی (دوره دوم) حرکت نمودند. در پایان نیز نشان داده شد که چگونه بار دیگر دو کشور به سمت فرهنگ هابزی در حال حرکت هستند.

منابع و مأخذ:

الف) فارسی:

۱. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۹)، "واگرایی و همگرایی در روابط ایران و عربستان"، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، تابستان، شماره ۲.
۲. ازغندی، علی‌رضا (۱۳۸۴)، روابط خارجی ایران ۱۳۲۰-۵۷، ششم، تهران: نشر قومس.
۳. امیراحمدی، هوشنگ، ترجمه علی رضا طیب، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۸-۷۷.
۴. امامی، محمدعلی (۱۳۸۰)، عوامل تاثیرگذار در خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل.
۵. احمدی، حمید (۱۳۷۷)، "طالبان: ریشه‌ها، علل و عوامل ظهور"، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۲-۱۳۱.
۶. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتر گراف (۱۳۷۶)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی. تهران: نشر قومس.
۷. رضائی، روح ا...، ترجمه علی‌رضا طیب (۱۳۷۷)، طلیعه آشتی اعراب با ایران، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۲-۱۳۱.
۸. ----- (۱۳۸۰)، چارچوب تحلیلی برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، ترجمه علی‌رضا طیب تهران: نشر نی.
۹. رادیو فرانسه، فروش اسلحه به متحدان آمریکا برای مقابله با تهدیدهای ایران <http://www.persian.rfi.fr/>
۱۰. حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۲)، خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، تهران: انتشارات سمت.
۱۱. سادات عظیمی، رقیه (۱۳۷۵)، عربستان (مجموعه مباحث کشورها و سازمان‌های بین‌المللی) تهران: مؤسسه انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. شجاع، مرتضی (۱۳۸۶)، "رقابت‌های منطقه‌ای ایران و عربستان و موازنه نیروها در خاورمیانه"، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۳۹-۲۴۰.
۱۳. صدری، مجتبی (۱۳۷۹)، تئوری تعارض در روابط بین‌الملل. ترجمه عبدالهادی بروجردی و قدرت احمدیان. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۴. لیمن، ویلیام (۱۳۷۲)، ترجمه بهمن همایون، روابط پنهانی ایالات متحده و عربستان سعودی (اسلحه- نفت- عراق- ایران)، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۷۱-۷۲.
۱۵. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: انتشارات سمت.

۱۶. نوازنی، بهرام (۱۳۸۱)، الف، گاه‌شمار سیاست خارجی ایران، جلد ۱، دی ماه ۱۳۵۶ تا مرداد ۱۳۶۷، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۷. ----- ب، گاه‌شمار سیاست خارجی ایران، جلد ۲، مرداد ۱۳۶۷ تا خرداد ۱۳۸۰، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۱۸. واعظی، محمود (۱۳۸۷)، روابط ایران و عربستان در پرتو اعتماد متقابل، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۱۹. ونت، الکساندر (۱۳۸۴)، نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده. تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.

ب) خارجی:

20. Alterman, Jon B. (2003), **Not in My Backyard: Iraq's Neighbors' Interests**, The Washington Quarterly, SUMMER, and 26:3 pp. 149-160.
21. Barzegar, Kayhan. (2010), **Iran's Foreign Policy Strategy after Saddam**, The Washington Quarterly • 33:1 pp. 173-189, JANUARY.
22. McMillan, Joseph, Richard Sokolsky, and Andrew C. Winner. **Toward a New Regional Security Architecture**. the Washington Quarterly • 26:3 pp. 161-175.
23. Kemp Geoffrey, **Regional Security, Arms Control and End of Persian Gulf War**, Sheryl J. Brown and Kimber M. Schroub (1992) , **Resolving, Third World's Conflict: Changes For a New Era**, Washington DC: United States Institute of Peace Press, p.123.
24. Khaitous, Tariq. (2009), **Arab Reactions to a Nuclear-Armed Iran**, the Washington Institute for Near East Policy, Policy Focus, June.
25. Obaid, Nawaf E, (1999), **The Power of Saudi Arabia's Islamic Leaders**, Middle East Quarterly September, <http://www.meforum.org/482>.
26. Wilson, Peter W. and Douglas F. Graham, (1994), **The Saudi Arabia: the Coming Storm**, New York: M.E Sharp, pp.56-60, 81-82, 156-160.
27. Yizraeli, Sarah, **How Important is Saudi Oil?** Middle East Quarterly, March 2000 <http://www.meforum.org/42>
28. Safran, N. (1986), **From War to War: The Arab- Israeli Confrontation, 1948-1967**(New York: Pegasus).
29. Nonneman, G. (1986), **Iraq and the Gulf State and the War** (London :Ithaca Press).
30. Gause, F G. (1985), **British and American Ploicies in the Persian Gulf, 1968-1973**, Review of International Studies, 11/4:247-73.
31. SIPRI Yearbook (2008), Table 5A.1. Available online (http://www.sipri.org/contents/milap/milex/mex_graph_me.html)
32. Viotti, Paul R. and Mark V. Kauppi (2002), **International Relations and World Politics**. New Jersey: Prentice Hall.
33. Smith, Steve (1995), "The Self-Images of a Discipline: A Genealogy of International Relations". In K. Booth and S Smith, (ed.) **International Relation Theory Today**. Cambridge: Poliy Press
34. Wendt, Alexander (1994), " **Collective Identity Formation and the International State**". American Political Socience Review. 88:
35. Zehfuss, Maja (2001), **Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison**, European Journal of International Relations Vol. 7, No.3, pp. 315-348.
36. Winegard, B and Cortne (2011), **Understanding Bahrain: How Bahrain Shines a Light on USImperial Policies**. Retrived from <http://dissidentvoice.org>: